

ما می‌گوییم:

۱. ما حصل فرمایش صاحب قوانین آن بود که «الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار خطاباً و عقاباً» چرا که «تکلیف به محال» (یعنی تکلیف به دو حکم غیرقابل جمع - حرمت و وجوب یک عمل-) در صورتی محال است که قبیح باشد و تکلیف مذکور در صورتی قبیح است که اضطرار ناشی از سوء اختیار نباشد.

۲. اما به نظر می‌رسد سخن میرزای قمی با آنچه به عنوان مبنای ایشان تقریر شده است، کمی متفاوت است. ایشان می‌گویند که سخن ایشان با آنچه فخر رازی گفته است (همان مبنای صاحب فصول)، یکی است چرا که:

«إذ مبنی ما اخترناه من اجتماع الأمر والنهی جعل التکلیف من قبیل التکلیف الابتدائی والتنبیه

على استحقاق العقاب لا طلباً للترك فى نفس الامر مع علم الأمر بأنه لا يمكن حصوله مع امثال الامر»^۱

توضیح:

ما نمی‌گوییم که «نهی فعلی متعارف» موجود است بلکه می‌گوییم آنچه موجود است از قبیل نهی امتحانی (ابتلائی) است که خاصیت آن بعث نیست بلکه خاصیت آن فقط اشاره به همین مطلب است که مکلف در اثر این سوء اختیار، عقاب دارد. [پس گویی سخن ایشان همان سخن صاحب فصول است]

۳. درباره صحت و یا فساد این مبنا (بنا بر خطابات قانونیه) باید به نکاتی توجه کنیم:

الف) گفته بودیم که در موارد تراحم، شارع به «جمع بین دو تکلیف» تکلیف نکرده است. بلکه هرکدام از امر و نهی را مستقلاً مطالبه کرده است. پس «تکلیف به وجوب خروج و حرمت خروج»، تکلیف جمع خروج و عدم خروج نیست.

ب) گفته بودیم که خطابات شرعی قانونی، به انگیزه انبعاث نیست، بلکه به انگیزه جعل قانون است و لذا شارع قانون خود را به صورت غیر انحلالی جعل می‌کند و غرض او آن است که قانون مذکور،

^۱ . قوانین الأصول، ص ۱۵۴



موجود شود. و به همین جهت، اینکه «در عاصی یا عاجز و ... امکان انبعاث نیست»، مانع از تحقق قانون نمی‌شود.^۱

ج) نتیجه این مطلب آن بود که «غیر مقدور» (چه عدم قدرت، از سوء اختیار حاصل شده باشد و چه ناشی از سوء اختیار نباشد) هم موضوع «حکم فعلی وجوب» است و هم موضوع «حکم فعلی حرمت» است و لذا هم حرمت خروج و هم وجوب خروج در حق غیر قادر فعلی است (چرا که انطباق حکم قانونی فعلی بر مکلف، به واسطه انطباق قهری که از ناحیه عقل فهم می‌شود، حاصل است)

د) اما مطابق با مبنای خطابات قانونیه، عقل به سبب «عدم قدرت»، یکی از دو حکم را (اهم را) منجز می‌کند و دیگری را منجز نمی‌کند.

ه) به نظر می‌رسد، در این «حکم عقل به عدم تنجز»، عقل فرقی بین جایی که «عدم امکان اطاعت هر دو حکم» ناشی از سوء اختیار باشد یا جایی که ناشی از سوء اختیار نباشد، نمی‌گذارد.

پس:

در ما نحن فیه (حرام مضطرّ الیه در حالیکه مصداق انحصاری واجب است)، تنها وجوب منجز است و حرمت (علی‌رغم آنکه فعلی است) منجز نیست ولی عرفاً این نهی عصیان شده است (به سبب ترک مقدمات در زمان مناسب)

به عبارت دیگر:

مکلف روز شنبه، نسبت به «خروج روز دوشنبه» نهی دارد و این نهی همان روز شنبه فعلی است و چون اطاعت آن مستلزم گردآوردن مقدمات وجودی اطاعت است، هرگونه سوء اختیار در تحصیل این مقدمات، عصیان «خروج روز دوشنبه» است (پس یا نباید ورود کند تا مضطر به خروج نشود و یا اگر ورود می‌کند، بتواند کاری کند که مضطر به خروج نشود - تا نهی از خروج ترک شود)

اما بعد از ایجاد اضطرار، بنابر خطابات قانونیه، نهی کماکان فعلی است و اضطرار، نهی را از فعلیت ساقط نمی‌کند، اما عقل این تکلیف فعلی را در حال «عدم قدرت»، منجز نمی‌کند و برای «عدم تنجز» فرقی بین «عدم قدرت» ناشی از سوء اختیار و عدم سوء اختیار نمی‌گذارد.

^۱ . ن ک: درسنامه سال دهم، ص ۵۵



۴. این مطلب (که تکلیف بر غیرقادر - حتی اگر با سوء اختیار غیر قادر شده باشد - تنجّز نمی شود) به صراحت مورد اشاره مرحوم شیخ انصاری است. ایشان بعد از اینکه می نویسد «همه‌ی عقل بر این مطلب اتفاق دارند»، می فرماید:

«إنّ الوجه فی الشرط المذكور [قدرت مکلف بر اطاعت] هو العقل ، ولا ریب أنّ المعتبر عند

العقل فی الشرط المذكور هو کون الفعل بحیث یمکن صدوره من المکلف.»^۱

توجه شود که این سخن مرحوم شیخ اگرچه مطابق مبنای انحلال است ولی در هر صورت ایشان عدم تنجّز حکم در حق غیر قادر را ناشی از حکم عقل برمی شمارد.

۵. اللهم الا ان یقال:

«وقتی حکم فعلی است و مکلف به سبب ترک مقدمات، نهی (از خروج روز دوشنبه) را عصیان کرده است، این در حقیقت به این معنی است که عقل در حال «اضطرار ناشی از سوء اختیار»، حکم به تنجّز (عدم معذوریّت) می‌کند. به عبارت دیگر: تنجّز چیزی جز حکم به «عدم معذوریّت» نیست. و وقتی حکم شرعی بالفعل است، و انطباق عنوان بر مصادیق هم قهری است (یعنی غیر قادر، مکلف است و خروج، غصب است)، تنها در صورتی عقل حکم به تنجّز نمی‌کند که عذری موجود باشد، چون در مانحن فیه، به سبب سوء اختیار، عذری موجود نیست، لاجرم، عقل حکم به «عذر» نمی‌کند.

توجه شود که فرق آنچه قبلاً گفتیم با آنچه اکنون (در اللهم الا ان یقال) می‌گوییم در این نکته مهم نهفته است که آیا «برای تحقّق تنجّز، محتاج حکم عقل هستیم (و تنجّز یک حکم ثبوتی عقلی است)» و یا «تنجّز، حکم عقلی مستقلاً نیست، بلکه فقط در مواردی عقل، حکم به عذر می‌کند».

پس بنا بر آنچه گفتیم (قبل از اللهم الا ان یقال) «عقاب مترتب بر خروج»، ناشی از «عصیان نهی فعلی از خروج، حین الورد» است، در حالیکه مطابق این سخن (بعد از اللهم الا ان یقال که بعداً در ضمن فرمایش حضرت امام، هم مطرح می‌شود) «عقاب مترتب بر خروج»، ناشی از «عصیان نهی فعلی از خروج، حین الخروج» است. به عبارت دیگر در سخن اوّل عصیان نهی فعلی به سبب ایجاد مانعیّت

۱. مطارح الأنظار، ج ۱، ص ۷۱۱



نسبت به تنجز است. (یعنی حین الخروج نهی فعلی است ولی ایجاد عذر، مانع تنجز آن شده است) ولی در سخن دوم عصیان نهی فعلی، به سبب ارتکاب منهی عنه (خروج) است.

مبنای امام خمینی (مطابق با مبنای میرزای قمی)

حضرت امام اگر چه نظر خود را «حرمت فعلی و عدم وجوب» برمی شمارند ولی چنانکه خواهیم گفت با نظر میرزای قمی موافقت می کنند. حضرت امام می نویسند:

«أنه حرام فعلی، ولا يكون واجباً:

أما عدم الوجوب: فلعدم دليل عليه بعنوان الخروج من الأرض المغصوبة، أو التخلص عن الغصب، أو ردّ المال إلى صاحبه، أو ترك التصرف في مال الغير.

نعم دلّ الدليل على حرمة الغصب وحرمة التصرف في مال الغير بلا إذنه، والعناوين الاخر لا دليل على تعلّق الوجوب بها، وما في بعض الروايات من أنّ «المغصوب كلّ مردود» لا يدلّ على وجوب الردّ بعنوانه، بل لما كان الغصب حراماً يردّ المغصوب تخلّصاً عن الحرام عقلاً، فهو إرشاد إليه.

نعم، بناءً على أنّ النهی عن الشيء مقتضی للأمر بضده العام، ووجوب مقدّمة الواجب، يمكن القول بوجوب بعض تلك العناوين؛ لأنّ التصرف في مال الغير إذا كان حراماً يكون ترك التصرف واجباً، والخروج عن الدار مقدّمة لتركه على إشكال، لكنّ المقدّمین ممنوعتان كما سبق في محلّه»^۱

^۱ . مناهج الوصول إلى علم الأصول، ج ۲، ص ۱۲۶



توضیح:

۱. «خروج» (در مثال مذکور) حرام است و واجب نیست:
 ۲. واجب نیست چرا که: اصلاً دلیلی بر اینکه «خروج» واجب شده باشد، موجود نیست
 ۳. چرا که: عناوین «تخلص از غصب»، «ردّ مال به صاحب»، «ترک تصرف در مال غیر»، با همین عناوین، واجب نیستند.
 ۴. بلکه آنچه حکم به آن تعلق گرفته است: «حرمت غصب»، «حرمت تصرف در مال غیر بدون اذن مالک» است
 ۵. و تعبیرهایی مثل اینکه در روایات وارد شده است (المغضوب کله مردود)، دال بر وجوب «ردّ غصب» نیست بلکه وقتی غصب حرام شد، عقل حکم می‌کند به اینکه باید «مغضوب را رد کرد». [از باب حکم عقل به وجوب عقلی مقدمه‌ی اطاعت: ردّ غصب مقدمه‌ی اطاعت حرمت غصب، است]
 ۶. البته اگر گفتیم اولاً نهی از شیء، مقتضی امر به ضد عام است و ثانیاً مقدمه‌ی ضد عام هم واجب است؛ در این صورت می‌توان گفت «ردّ مال به صاحب مال»، «ترک تصرف در مال غیر»، «تخلص از غصب» واجب هستند و مقدمه آنها یعنی خروج هم واجب می‌شود.
 ۷. هر چند «مقدمه بودن خروج» برای این عناوین محل اشکال است
 ۸. و البته «واجب بودن ضد عام حرام» و «واجب بودن مقدمه واجب» مردود است.
- حضرت امام سپس به دلیل خود بر «حرمت فعلی» اشاره می‌کنند:

«و أمّا حرمة التصرف الخروجی فعلاً: فلما تکرّر منّا من أنّ الأحكام المتعلقة بالعناوین الکلیّة - کقوله: «لا یحلّ لأحد أن یتصرّف فی مال غیره بغیر إذنه» - فعلیة علی عناوینها من غیر لحاظ حالات کلّ واحد من المکلفین، وصحّة الخطاب العمومی لا تتوقّف علی صحّة الباعثیة بالنسبة إلی جمیع الأفراد، و أنّ الخطابات لم تکن مقيّدة بالقادر العالم الملتفت، لا من ناحية الحاكم، ولا من ناحية العقل کشفاً أو حکومة، لكن العقل یحکم بمعذوریة المکلف فی بعض الأحيان.

فالحکم بعدم جواز التصرف فی مال الغير فعلی علی عنوانه غیر مقيّد بحال من الأحوال، لكن العقل یحکم بمعذوریة العاجز إذا طرأ [علیه لا بسوء] اختیاره، و أمّا معه فلا یراه معذوراً فی المخالفة.



فالحکم الفعلى بالمعنى المتقدم قد يخالف بلا عذر، و قد يخالف معه، وما نحن فيه من قبيل الأول، و إن حکم العقل بلزوم التخلص لكونه أقلّ المحذورين، وهكذا الحال فى جميع الموارد التى سلب المكلف قدرته اختياراً.

فإذا أمر المولى بإنقاذ الغريق، فسلب العبد عن نفسه القدرة، لا يكون معذوراً لدى العقل و العقلاء، ولو ساعدناهم فى سقوط الأمر لم تمكن المساعدة فى عدم إجراء حکم المعصية بشهادة الوجدان و العقل.^۱

توضیح:

۱. گفته بودیم (در بحث خطابات قانونیه) که حکم شرعى به عنوان هاى کلی، به صورت بالفعل، تعلق گرفته است و جهات شخصى مکلف دخالتى در فعلیت حکم ندارد.
۲. و خطابات شرعى، مخصوص به «قادر عالم ملتفت» نیست (و نه شرع و نه عقل - لغویت بحث نسبت به عاجز -، خطابات را اختصاص به قادر عالم ملتفت نداده اند)
۳. ولى عقل، مکلف را در صورتى که «سوء اختیار عامل پیدایش اضطرار نباشد»، معذور مى داند ولى اگر سوء اختیار عامل پیدایش اضطرار باشد، عقل مکلف را معذور نمى داند.
۴. و این سخن درباره همه مواردی که عبد خود را به سوء اختیار مضطر کند، صادق است.

ما مى گوییم:

۱. ما حصل فرمایش امام در ناحیه امر، عدم «امر» در مثال «خروج از دار غصبی» است. ولى اگر هم این سخن در آن مثال، صحیح باشد، در سایر مثال ها (شرب خمر در حالیکه مصداق حفظ نفس است و یا اکل میته در حالیکه مصداق خلاصی از مرگ است و یا ارتماس در حالیکه مصداق انحصاری غسل واجب مورد اکراه در ماه رمضان است)، فرض وجوب و امر وجود دارد.
۲. اما در ناحیه نهی:

سخن امام آن است. «خروج» بالفعل حرام است. ولى اگر خروج مورد اضطرار واقع شد، در صورتی این حرمت بالفعل، منجز نمى شود، که اضطرار به سوء اختیار نباشد.

^۱. همان، ص ۱۲۷



۳. چنانکه در ذیل مبنای میرزای قمی آوردیم، این سخن امام در صورتی تمام است که بگوییم، حکم عقل صرفاً «معذوریت» را معلوم می‌کند و هر جا فردی معذور نباشد، حکم فعلی به قوت خود باقی است (به سبب انطباق قهری عنوان مکلف و مکلف به)

ولی اگر گفتیم، بعد از فعلیت حکم شرع، برای اینکه حکم شرع در حق مکلف، منجز شود، باید عقل، هم به تنجز حکم کند، در این صورت ممکن است بتوان گفت که عقل در صورتی که مکلف «قدرت» نداشته باشد، حکم به تنجز نمی‌کند (حتی اگر «عدم قدرت» ناشی از سوء اختیار باشد)

به عبارت دیگر: اگرچه قبول داریم که در حال اضطرار (به خروج)، حکم به حرمت خروج، بالفعل است ولی در همان حال و در حالی که مکلف قدرت ندارد، این تکلیف را عقل منجز نمی‌کند. (در این باره ذیل سخن میرزای نایینی سخن گفتیم)

۴. حضرت امام با تاکید بر اینکه «نهی به صورت بالفعل و منجز» (در جایی که سوء اختیار عامل سقوط قدرت شده است) موجود است، می‌نویسند: «اگر گفتیم که خروج امر دارد، هم امر بالفعل هست و هم نهی بالفعل هست. ولی اگر گفتیم خروج امر ندارد، امر بالفعل نیست و نهی بالفعل هست و حکم عقل به لزوم اتیان اقل المحذورین هست»

«ثم إنه لو سلم بوجوب ردّ المال إلى صاحبه، أو وجوب التخلّص عن التصرف، أو ترك التصرف، وكون التصرف الخارجی مقدّمة للواجب، فإن قلنا بجواز تعلّق النهی بالتصرف - كما عرفت - فيقوى قول أبي هاشم، وإلّا فقول صاحب الفصول»^۱

۵. چنانکه ذیل مطلب مرحوم میرزای قمی نوشتیم، ممکن است مطابق با مبنای خطابات قانونیه بتوان گفت که حکم فعلی نهی، در صورتی که اضطرار به سوء اختیار باشد، منجز می‌شود (چرا که تنجز، حکم ایجابی عقل نیست، بلکه همینکه عقل حکم به عذر نکرده باشد، تنجز حاصل است) و لذا «نهی فعلی منجز» موجود است و در نتیجه می‌توانیم سخن امام را تمام بدانیم.

۱. همان، ص ۱۲۷

